

قواعد فهم قرآن (نگاهی به شش قاعده اساسی)

<?xml encoding="UTF-8">

مقدمه

قرآن کریم آخرین کتاب الهی است که بر خاتم الانبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، به منظور هدایت بشر نازل گردیده است. این کتاب جاوید، که در عصر ما در میان کتب آسمانی تنها مرجع مصون مانده از تحریف است، هنگام نزول بر نبی اکرم صلی الله علیه وآله منشا حرکت فکری و فرهنگی بوده؛ زیرا از آغاز، مخاطبان خود را از يك سو، به تدبیر در آن فرا می‌خواند (1) و از سوی دیگر، منکرانش را به تحدی دعوت کرده و آسمانی بودن و فوق بشری بودن خود را مکررا و به صراحت بیان نموده است. (2) در عصر ظهور و نورافشانی قرآن، چون این کتاب مقدس به زبان مخاطبان اولیه اش نازل شده بود و آنان رسول الله صلی الله علیه وآله را، که مبین کلام خدا و مجسم آیات الهی بود، می‌دیدند و با قرائن آیات - مانند اسباب نزول و شرایطی که آیات الهی در آن اوضاع نازل شده بود. به طور محسوس و ملموس ارتباط داشتند. به سهولت به مفاهیم آیات دست می‌یافتند و هر جا دچار مشکل می‌شدند از رسول خدا صلی الله علیه وآله کمک می‌گرفتند.

از سوی دیگر، جامعه اسلامی در آن عصر، جامعه‌ای بسیط بود؛ از جهت فکری رشد نیافته و باسوادان آن انگشت‌شمار بودند. از جهت اجتماعی نیز روابط مسلمانان در سطحی بسیار ساده شکل یافته و از پیچیدگی‌های موجود در روابط اجتماعی عصر ما، که نظریه‌های گوناگون انسانی، اجتماعی را در پی داشت، خبری نبود. طبیعی است که در چنین جامعه‌ای، مردم نه با سؤالات عمیق فکری مواجه بودند و نه قابلیت دریافت و هضم مسائل ظریف نظری را داشتند. تنها اندکی محرم اسرار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند که توان دریافت اندیشه‌های بلند و معانی عمیق قرآنی را داشتند. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، صحابه در شهرهای اسلامی اسکان گزیدند و تابعان، از آنان علم کتاب خدا و سنت رسول اوصی الله علیه وآله را فرا می‌گرفتند. به تدریج، با گذشت زمان، در پی فتوحات مسلمانان، سرزمین‌های اسلامی توسعه یافت و اقوام دیگر فوج فوج به اسلام پیوستند و با قوم عرب اختلاط یافتند. بسیاری از آنان هیچ سابقه‌ای نسبت به زبان عربی نداشتند، اما شیفتگی آنان به اسلام و قرآن، ایشان را به فراگیری زبان عربی فرا می‌خواند، اما این آمیختگی بازتابی دیگر نیز داشت و آن تاثیری منفی بود که بر قوم عرب گذاشت و موجب شد اصالت زبانشان راز دست‌بدهند. عهد تابعان نیز به سرآمد، اما توسعه سرزمین‌های اسلامی همچنان ادامه داشت و به همان نسبت، آمیختگی با فرهنگ‌های دیگر روز به روز افزون گشت. این آمیختگی در عصر خلافت بنی‌عباس به دلیل ترجمه کتب یونانی و طرح بحث‌های فلسفی و عقیدتی و بروز شبهات فکری، شدیدتر و عمیق‌تر شد. دیگر نه از آن شفافیت اجتماعی، فرهنگی و فکری عصر بعثت خبری بود و نه از بساطت فکر و اندیشه مردم. این مساله همچنان تداوم یافت و عوامل مثبت و منفی مورد اشاره دست‌به‌دست هم داده، دستیابی به مفاهیم حیات‌بخش قرآن را مشروط به بهره‌مندی و اعمال اصول و قواعدی گرداند که فقدان آن‌ها مانع از درک صحیح قرآن است.

فهم قرآن و دستیابی به مفاهیم و معانی آن، اعم از منطوق و مفهوم، و آنچه که لزوماً بر آن دلالت دارد، اعم از ظاهر و باطن آیات، در سایه قواعد و اصولی چند حاصل می‌گردد.

مراد از این قواعد تنها قواعد فهم زبان عربی نیست، اگرچه خداوند متعال از آن برای بیان مقاصد خود بهره جسته است و در نتیجه، فهم کلام او اقتضا دارد که مفسر به قواعد زبان عربی آشنا باشد. اما علاوه بر آن، چون گوینده در کلام خود معانی و مفاهیمی متعالی و متافیزیکی را مطرح ساخته که نه تنها برای انسان عصر نزول قرآن بکر بوده، بلکه برای بشریت همواره نو و در بردارنده پیایی تازه است، در نتیجه، الفاظ و عبارات وضع شده برای معانی محسوس و اعتباری زبان عرب، در ادای روشن این معانی بلند ناتوان بوده است، ناگزیر، مفاهیم خود را در قالب تمثیلات، تشبیهات، استعارات و کنایات بیان نموده و برای مجذوب ساختن عرب شیفته شعر و ادب، از سبکی خاص در گفتار بهره گرفته که نه نثر بوده، نه نظم اگرچه از امتیازات جمیع آنها نیز بهره‌مند است. این زیبایی سبک و بلندای معناست که بشریت را مسحور و مجذوب خود ساخته است.

این عوامل و عوامل دیگر موجب گردید فهم معانی قرآن به قواعدی فراتر از قواعد زبان عربی نیازمند گردد. از این‌رو، دانشمندان علوم قرآنی و مفسران درصدد برآمدند که قواعد یاد شده را با تحقیق و تامل کشف کنند و آن را نظام‌مند سازند. نتیجه این تلاش‌های ارزنده را می‌توان در کتب علوم قرآنی و مقدمه برخی از کتب تفسیر به دست آورد. این نوشتار به شمه‌ای از این مطالب اشاره کرده و در آن به شش قاعده، که اساسی‌تر به نظر می‌رسد، نگاهی افکنده است :

1- در نظر گرفتن قواعد ادبی و لغت عرب

قرآن به زبان عربی فصیح و مطابق با زبان متداول عصر بعثت نازل گردیده است. پس این سه ویژگی عربی بودن، طابقت با لغت متداول و در عصر بعثت بودن - را باید در نظر داشت و در مقام برداشت از آن، از توانایی‌های علمی مرتبط با آنها برخوردار بود تا در انطباق قواعد و فهم از قرآن خطا نکرده و برداشت درستی داشته باشیم. به دلیل ویژگی نخست، باید با علم لغت، اشتقاق و صرف و نحو زبان عربی در حد مطلوب آشنا بود؛ زیرا در فهم واژگان قرآن، باید چند مرحله را پیمود که متناسب با هر مرحله، باید از علم خاصی برخوردار بود و به منبع خاصی رجوع نمود :

مرحله نخست، دستیابی به معانی واژه‌ها - به طور کلی - است که باید بر علم اشتقاق تسلط داشت تا ریشه اصلی لغات را تشخیص دهیم و معانی احتمالی را که بر اثر تفاوت ریشه‌ها برای يك واژه وجود دارد، به دست آوریم، با وجود آنکه آن معنا ممکن است از معانی مورد نظر در آیه باشد. به عنوان مثال، واژه "مسیح" ممکن است از "سیاحت" و یا از "مسح" مشتق شده باشد. در فرض اول، به معنای "سیاح" و در فرض دو، به معنای "ممسوح" (مالیده شده به روغن) است. در این جاست که پس از پی بردن به ریشه لغت، در منابع لغوی به دنبال معانی آن می‌رویم. مرحله دوم، آگاهی از معانی حقیقی و مجازی است که شناخت این دو در تفسیر نقشی اساسی دارد. محقق باید با قواعد تشخیص معانی حقیقی از مجازی آگاه باشد تا از میان معانی متعددی که در کتب لغت آمده، معانی حقیقی را از معانی مجازی متمایز سازد؛ زیرا در بسیاری از کتب لغت، معانی ذکر شده در ذیل يك واژه اعم از معانی حقیقی و مجازی است. مفسر باید از انواع علاقه‌هایی که برای اراده معانی مجازی ذکر شده، آگاهی یابد تا هم معانی مجازی را دریابد و چنان که در کلام، قرینه‌ای وجود دارد بتواند معانی مجازی مورد نظر را بشناسد و هم در صورتی که در آیه، هیچ قرینه‌ای بر معنای مجازی نیست، معنای حقیقی را مورد نظر قرار

دهد.

مرحله سوم، تعیین معنای مورد نظر در آیه است. در این مرحله، مفسر باید از قواعد محاوره عقلایی که بیش‌تر در علم اصول و تا حدودی، در علم معانی مطرح شده، آگاهی یابد و با تامل در آیه و در نظر گرفتن مجموعه قراین به دست آمده، از میان معانی مجازی و حقیقی، معنای مورد نظر را تشخیص دهد. "آشنایی با علم صرف و نحو ضروری است؛ زیرا در پرتو علم صرف، ابنیه کلمات و صیغه‌های آنها شناخته می‌شود و به کمک علم نحو، روشن می‌گردد که کلمات با اعراب‌های مختلف از چه معانی‌ای برخوردارند." (3)

ویژگی دوم قرآن فصاحت آن است - قرآن کلامی فصیح، بلکه افصح کلام است و در آن، تمثیلات، تشبیهات، استعارات، کنایات و... بسیار به کار رفته که فهم دقیق آن‌ها در گرو آشنایی با علوم معانی، بیان و بدیع است. علم معانی روشن می‌سازد که ترکیب‌های گوناگون کلام چه خواصی دارند و چه معنایی افاده می‌کنند. علم بیان از چگونگی خواص ترکیبات کلام از حیث وضوح دلالت و خفای آنها سخن می‌گوید. علم بدیع (4) وجوه نیکوسازی کلام را تعلیم می‌دهد. این علوم را علوم بلاغت می‌گویند و مفسر به منظور درک جنبه‌های اعجاز بیانی قرآن، شدیداً بدان‌ها نیازمند است. (5) ویژگی سوم قرآن مطابقت با زبان عصر بعثت است. قرآن به زبان عربی عصر بعثت نازل شده و زبان عربی چون هر زبان دیگری دچار تحول می‌گردد. برخی لغات در عصر بعثت، معنایی داشته که امروز دیگر از آن معانی خبری نیست و معنایی دیگر پیدا کرده و یا آن معانی حفظ شده، ولی معانی جدید دیگری نیز پیدا کرده‌اند. باید بررسی کرد که هر لفظ در زمان بعثت معنای رایجش چه بوده و معنایی که ما انتخاب می‌کنیم، مطابق با معنای رایج آن عصر باشد. شهید بهشتی در این زمینه می‌گویند :

"شخصی واژه "کفات" را در لغت به معنای "پرنده تیز پرواز" دیده و بعد آیه "الم نجعل الارض کفاتا" را چنین معنا کرده : "آیا زمین را به صورت یک موجود تیز پرواز قرار ندادیم و استدلال کرده بود که از نظر قرآن، زمین پرواز (حرکت) می‌کند و حال آنکه "کفات" معنای اصلیش عبارت است از در برگیرنده؛ یعنی، آیا زمین را در برگیرنده قرار نداریم؟ دنباله‌اش می‌گوید : برای زنده‌ها و مرده‌ها - که این معنای دوم با آیات بعد سازگار است." (6)

هرچند برخی در این مثال مناقشه کرده‌اند، ولی سخن بر سر اصل مساله است . ما نمی‌توانیم واژگان قرآن را طبق معانی‌ای که سال‌های بعد برای آن واژه‌ها پدید آمده تفسیر کنیم. برای تشخیص معانی عصر نزول، باید به منابع لغوی کهن مانند العین و کتبی که به صورت مستند معانی را ذکر می‌کنند، مانند لسان العرب مراجعه نمود و آنها را مبنا قرار داد. علاوه بر آن، باید قدرت استنباط معانی لغت را مطابق با عصر نزول داشت تا در مواردی که کتب لغت معانی متفاوت و متعارضی ارائه می‌دهند، بتوان با توجه به کاربردهای هر واژه، در قرآن و روایات و فرهنگ عامه عصر نزول که در روایات و منابع تاریخی است - معنای عصر نزول را تشخیص داد.

2- در نظر گرفتن روایات تفسیری

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به اعتقاد ما شیعیان، ائمه معصوم علیهم السلام به تفاسیل آیات، اعم از ظاهر و باطن آن‌ها، عالم بودند. و این حقیقتی بود که خداوند متعال، خود ضامن و متکفل آن شد، چنانچه در آیات کریمه می‌فرماید : "ان علینا جمعه و قراءه فاذا قراناه فاتبع قراءه، ثم ان علینا بیانہ" (قیامت : 17-19)؛ همانا بر ماست گرد آوردن و خواندنش. وقتی آن را خواندیم، پس پیروی کن از خواندنش. سپس بر ماست بیانش. به همین دلیل، خداوند تعالی تبیین آیات قرآن و بیان تفصیلات احکام را به عنوان تکلیف و رسالتی برای پیامبر صلی الله علیه وآله ذکر می‌نماید : "و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم" (نحل : 44)؛ به سوی تو قرآن را

فرستادیم تا برای مردم بیان کنی آنچه را به سویشان فرستاده شده است. اگرچه مطابق صریح آیات، قرآن کریم بیان کننده همه چیز است: (و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء - نحل: 89)، ولی به طور اجمال؛ توضیحات، ویژگی‌ها، قیود، و تبصره‌ها و احکام در قرآن کریم نیست؛ (7) مثلاً، قرآن کریم می‌فرماید: "اقیموا الصلاة و اتوا الزکاة"؛ (بقره: 44) نماز را به پا دارید و زکات بپردازید. ولی اینکه نماز چند رکعت و کیفیت آن چگونه است یا زکات مقدارش چقدر است و به چه اجناسی تعلق می‌گیرد، در قرآن نیامده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام آن را تبیین نموده‌اند. پس سنت، عدل قرآن و مبین آن است، چنانچه در حدیثی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: "الانی اوتیت القرآن و مثله معه یعنی السنة" (8)؛ همانا به من قرآن و مثل قرآن - یعنی، سنت - عطا شده است. در نتیجه، رسول الله صلی الله علیه و آله مرجعی بود که وقتی صحابه در فهم و تفسیر آیه‌ای دچار مشکل می‌شدند، به ایشان رجوع می‌کردند، ابن تیمیه در مقدمه‌اش در اصول تفسیر، حدیثی از ابوعبد - الرحمن السلمي بیان می‌کند، بدین تعبیر: کسانی که قرآن را بر ما قرائت می‌کردند مثل عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران، وقتی قرآن را از پیامبر تعلیم می‌گرفتند، از ده آیه تجاوز نمی‌کردند تا هر آنچه در ارتباط با آن آیات بود، فرا گیرند و بدان‌ها عمل کنند. (9)

اگر به کتب روایی رجوع کنیم، روایات بسیاری درباره تفسیر آیات قرآن خواهیم یافت که از پیامبر اکرم و ائمه معصوم علیهم السلام و صحابه آنها روایت شده؛ از آن جمله است این روایات: احمد بن حنبل، ترمذی و دیگران از عدی بن حیان نقل می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: "ان المغضوب علیهم هم اليهود و ان الضالین هم النصارى" (10)؛ آنان که مورد غضب قرار گرفتند یهود؛ و گمراهان، نصاری هستند.

در روایتی دیگر، شخصی اعرابی از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه کریمه "و لم یلبسوا ایمانهم بظلم" (انعام: 82)؛ کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را به ستم نیالودند، سؤال می‌کند و می‌گوید: "اینالم یظلم نفسه؟"؛ کدام يك از ما به خود ستم نکرده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به استناد آیه کریمه "ان الشک لظلم عظیم" "لقمان: 130"، می‌فرماید: مراد از ظلم شک است. (11) در روایتی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه کریمه "و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة" (انفال: 60)، می‌فرماید: مراد از "قوة" تیراندازی است. (12) در ایمان به حقانیت روایات تفسیری و لزوم تبعیت از آن، هیچ تردیدی نیست، اما این سخن نسبت به روایاتی صادق است که از نظر سند و دلالت، قطعی باشند، لکن متأسفانه چنین روایاتی بسیار نادر است؛ زیرا روایات تفسیری یا یکی از دو ویژگی مذکور را ندارند یا هر دو را فاقدند؛ یعنی، یا سندشان مخدوش است یا دلالتشان و یا هر دو. ذهبی در این باره می‌گوید: جاعلان، احادیث جعلی بسیاری بر روایات تفسیری افزودند و احادیثی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادند که ایشان نفروند. بدین دلیل، علما بسیاری از احادیثی را که منسوب به رسول الله صلی الله علیه و آله است، مردود شمرده‌اند تا جایی که احمد بن حنبل می‌گوید: سه چیز اصل و ریشه‌ای ندارد: تفسیر، جنگ‌نامه‌ها و شرح حال جنگ‌جویان. مراد او - همان‌گونه که پیروان محققش گفته‌اند - این است که غالب این احادیث سندی صحیح و متصل ندارند. در نتیجه، باید به دو نکته توجه داشت: اولاً، همان‌گونه که رجوع به احادیث در مقام فهم و برداشت از قرآن لازم است، تفحص از سند و دقت در دلالت آن‌ها نیز ضرورت دارد و این کار متوقف بر چند مساله است:

الف - آشنایی با علم رجال - به منظور توان یافتن بر ارزیابی سند حدیث؛

ب - علاوه بر مطالعه احوال افرادی که در سند احادیث مذکورند، باید محیط آن‌ها و اوضاع سیاسی، اجتماعی آن محیط، تاثیر و تاثراتشان و سیر تاریخی آن‌ها را نیز مورد مطالعه قرار داد؛ زیرا این موارد در روشن ساختن جهت صدور روایت و اینکه آیا روایت به دلیل رعایت تقیه صادر شده یا حال شنونده و یا جهات دیگری نیز لحاظ گردیده، بسیار مؤثر است.

ج - آشنایی با اصول اسلام و مبانی تفکر شیعه تا بتوان دلالت حدیث را ارزیابی نمود و صحت و سقم مفاد آن را محک زد.

ثانیا، باید توجه داشت که اگر حدیثی از حیث سند و دلالت هم بی‌عیب باشد، در نهایت، خبر واحد صحیح است که مفید ظن خواهد بود. چنین چیزی اگرچه در فقه معتبر است، اما در تفسیر، میزان کارایی آن مورد بحث و بررسی است، (13) بویژه باید این روایات با روایات دیگری سازگار باشند و با صراحت آیات نیز معارض نباشند. اما اقوال صحابه، علمای عامه نسبت به اقوال صحابه نظر واحدی ندارند. بعضی مثل ابن کثیر به اجمال و بدون تفصیل، ضرورت رجوع به اقوال صحابه را پس از رجوع به قرآن و سنت مطرح کرده‌اند. او می‌گوید: وقتی در تفسیر آیه‌ای، مطلبی در قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافتیم، به اقوال صحابه رجوع می‌کنیم؛ زیرا آنان به قرآن آگاه‌ترند؛ به دلیل آنکه قراین و شرایط آیات را مشاهده کرده و از فهم تام، علم صحیح و عمل صالح برخوردار بودند.

بعضی تفصیل قایل شده، می‌گویند: اگر اقوال صحابه نسبت به سبب نزول یا مساله‌ای باشد که اجتهادشان در آن دخالت نداشته باشد، رها کردن سخن آنان و رجوع به دیگری جایز نیست؛ زیرا آنان آنچه گفته‌اند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. این بیان تلویحا اشاره دارد به اینکه اگر رای صحابه زاییده اجتهادشان باشد، پذیرش آن واجب نیست.

ذهبی در التفسیر و المفسرون، به این دو دیدگاه اشاره کرده، می‌گوید:

بعضی پذیرش رای صحابه را واجب نمی‌دانند؛ زیرا بر این باورند که آنان در اجتهاد مثل سایر مجتهدان، ممکن است خطا کنند، اما بعضی دیگر می‌گویند: پذیرش آن واجب است؛ زیرا اولاً، این احتمال وجود دارد که آنچه گفته‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشند. ثانیاً، اگر اجتهاد و رای شخصی خودشان هم باشد، چون آنان اهل زبان قرآن بوده و از برکت هم‌نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برخوردار شده و به اخلاق او تخلق یافته بودند و در زمان نزول آیات، قراین و شرایط آیات را مشاهده می‌کردند، پس اجتهاد آن‌ها نزدیک‌تر به صحت است. بنابراین، پذیرش رای آن‌ها واجب می‌باشد. (14) به اعتقاد علمای شیعه، اقوال صحابه و تابعان، اصالتاً اعتباری ندارد و اعتبار قول آن‌ها در گرو آن است که کاشف از قول معصوم علیهم السلام باشد. پس اگر قول آنها به معصوم منتهی نگردد و یا مفید یقین نباشد مثل خبر واحد، در تفسیر نقش تعیین کننده ندارد، بلکه تنها ارزش مطالعه تاریخی را داراست.

نکته شایان توجه دیگر آن است که معلم و مبین بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را نباید به معنای عدم اعتبار فهم ما از قرآن دانست، بلکه بیانات آن بزرگواران گاهی جنبه تفسیری داشته و بیان معنای ظاهر آیات است؛ مانند روایات پیشین. این دسته از روایات روش تفسیر آنان را تعلیم داده و به مفسر توجه می‌دهند که چگونه مفاد ظاهری آیات را به دست آورد و با دقت در آن‌ها، باید روش فهم و تفسیر آیات را بیاموزد.

ولی گاهی بیانات آن بزرگواران بیان قیود و شرایطی است که از آیات دیگر به دست نمی آید؛ از آن جمله، توضیحات مربوط به آیات الاحکام و یا بیان معانی بطنی قرآن است که در این موارد، باید همان بیانات را مورد نظر قرار داد و از آن بهره برد.

در هر صورت، فهم ظواهر قرآن بر اساس قواعد محاوره عقلایی، در جای خود محفوظ و معتبر است.

3- در نظر گرفتن سازگاری تفسیر آیات با یکدیگر

در مقام فهم و برداشت از قرآن، ملاحظه مجموع آیات و در نظر داشتن سازگاری و هماهنگی مدلول آن‌ها با یکدیگر ضروری است. نباید آیه یا آیاتی از قرآن را بدون ملاحظه سازگاریش با سایر آیات، بررسی کرد؛ زیرا اولاً، قرآن مجموعه واحدی است که هدف واحدی را دنبال می‌کند. ثانیاً، آیات آن به محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و ... تقسیم می‌شوند. بنابراین، از جمله لغزشگاه‌های خطرناک در تفسیر و برداشت از قرآن آن است که آیه‌ای با قطع نظر از آیات دیگر، تفسیر گردد که نتیجه آن پیدایش مذاهب و عقاید گوناگون و بعضاً متقابل و متعارض خواهد بود. اسلام نیز در طول حیاتش، از این سهل‌انگاری و مسامحه‌کاری رنج‌برده و زخم‌ها برداشته است. شهید صدر رحمه الله در این ارتباط می‌فرماید: "تفسیر آیه به آیه قرآن جدای از ارتباط مفهومی آن با آیات دیگر، موجب بروز تناقضات کلامی عدیده‌ای در طول حیات اسلام گردیده؛ زیرا هر مفسر به یک آیه که مؤید مذهب اوست، جدای از آیات دیگر، تمسک جسته و آن را دلیل بر صحت عقیده خود دانسته است که در نتیجه، موجب بروز مذاهب کلامی مختلف مثل مذهب جبریه، مفوضه و مجسمه گردیده است."

قاعده مذکور در ارتباط با همه آیات قرآن مطرح است، چه آیاتی که از سنن الهی سخن می‌گویند، چه آیاتی که از لقت بحث می‌کنند و چه آیات احکام و یا آیات تاریخی. اما حساسیت و اهمیت این قاعده نسبت به آیات معارف به دلیل نقش حیاتی معارف در زندگی انسان و به دلیل ظرافت، دقت و عمق آن‌ها، شدیدتر است. به عنوان نمونه، در آیات بسیاری، خدای متعال به علم، قدرت، اراده، سمع، بصر، حیات، تکلم و دیگر صفات جمالی توصیف شده و از صفات جلالی منزّه دانسته شده است. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، می‌فرماید: "من وصفه فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله؛" هر که او را با صفتی توصیف کند، او را محدود ساخته است و هر کس او را محدود سازد، او را شماره کرده است و هر که او را شماره کند ازلیت و تقدم او را بر همه چیز از بین برده است.

در نتیجه، باید تمام آیاتی را که درباره صفات خدای متعال سخن می‌گویند به گونه‌ای تفسیر نمود که با حفظ هماهنگی و تعاضد و به دور از هر نقیصه‌ای چون ترکیب و حدوث، جمیع صفات کمال را برای خداوند متعال اثبات کند؛ مثلاً، آیه کریمه "قد احاط بكل شیء علماً" (طلاق: 12) اشاره به علم مطلق الهی دارد. این علم باید به گونه‌ای اثبات شود که ملازم با حدوث و تغییری در ذات الهی نباشد. این مهم نیازمند آشنایی با مباحث کلامی و فلسفی می‌باشد. آلوسی از آن به علم کلامی یاد می‌کند و در ضرورت آن، می‌گوید: "فقدان آن مفسر را به هلاکت می‌اندازد."

4- در نظر گرفتن مبانی تفسیر قرآن

مسائل متعددی وجود دارد که هر گونه موضع‌گیری مثبت یا منفی و پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها در تفسیر آیات مؤثر واقع می‌شود؛ مانند: اعجاز قرآن، مطابق با واقع بودن بیانات قرآنی، جامعیت قرآن و مصونیت قرآن از

تحریر. مفسر باید این مسائل را به نحو صحیح و دقیق فراگیرد، در تفسیر خود، آنها را مبنا قرار دهد و برداشت‌های تفسیری خود را با آنها محک بزند. برداشتی که لازمه آن عدم اعجاز قرآن یا تحریر قرآن باشد، بی‌شک برداشتی نادرست است.

چنانچه میزان گستردگی قلمرو قرآن که در بحث جامعیت قرآن مطرح می‌شود و مطابقت بیانات قرآن با واقع، به مفسر نشان می‌دهد که آیات قرآن را چگونه تفسیر کند. به عنوان مثال، اینکه آیات ناظر به پدیده‌های این جهانی و زندگی دنیوی انسان و نیز آیات ناظر به مسائل علمی را چگونه تفسیر کند و چه مفاهیمی از آنها برداشت نماید.

5- در نظر گرفتن قواعد علم اصول و منطق

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، در قرآن کریم، آیات ناظر به یکدیگرند. در مجموع قرآن، آیات محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ، ظاهر و صریح و... وجود دارد و مفاهیم و معانی قرآن کریم بعضی از منطوق لفظ و بعضی از مفهوم آن به دست می‌آید.

برای تطبیق و مقایسه صحیح این آیات، باید ویژگی هر یک را بشناسیم، چگونگی ارائه و مقایسه آنها با یکدیگر را بیابیم و ضابطه تقدم و تاخر هر یک و نوع تأثیری را که هر یک بر دیگری می‌گذارد، به دست آوریم. بخشی از علم اصول متکفل بحث درباره این امور می‌باشد. بنابراین، بر مفسر قرآن لازم است که با این ضوابط و قواعد آشنا باشد تا توانایی برداشت و فهم صحیح از آیات را پیدا نماید، چنانچه وجود براهین عقلی و مجادلات کلامی در خلال آیات قرآن آشنایی و تسلط بر علم منطق و قواعد منطقی را به منظور کشف مدلول آیات لازم دارد. قاعده جری و اطباق در آیات اگرچه در نظر داشتن شان نزول آیات هنگام برداشت از قرآن نکته‌ای ضروری است. اما این بدان معنا نیست که مدلول و معنای آیه را در چهارچوب آن منحصر سازیم؛ زیرا در عین اینکه قرآن کلامی است که در زمان و شرایط خاص و به ملاحظه حوادثی مشخص نازل شده، اما همان‌گونه که قبلاً بیان شد، این کتاب حیاتی جاوید رسالتی جهانی برعهده دارد. بنابراین، نمی‌توان معانی آن را به زمان نزول محصور کرد، بلکه باید به زمان‌ها و مکان‌های دیگر گسترش داد؛ زیرا قرآن مانند امثال، اختصاص به مورد خود ندارد، بلکه بر هر مصداقی که با مورد نزول از حیث ملاک متحد باشد، جریان می‌یابد.

در این باره، مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: "اگر در شان نزول آیات، روایاتی آمده است، نباید حکم آیه را مخصوص آن واقعه بدانیم تا پس از انقضای واقعه و از بین رفتن آن حکم، آیه نیز ساقط شود؛ زیرا بیان آیه عام است و علت آن را مطلق می‌کند. پس اگر در حق افرادی از مؤمنان مدحی می‌کند و یا نسبت به غیر مؤمنان مذمتی می‌نماید، مدح و ذم خود را به صفاتی از آنها تعلیل کرده و نباید حکم را منحصر به آنها دانست، بلکه هر که دارای آن اوصاف باشد مشمول حکم آیه می‌گردد."

از این ویژگی آیات یعنی قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد در همه زمان‌ها و مکان‌ها به "جری و اطباق" تعبیر می‌شود. البته این تعبیر - همان‌گونه که مرحوم علامه طباطبائی می‌گویند - متخذ از بیانات معصومان است علیهم‌السلام "جری اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل‌البیت علیهم‌السلام گرفته شده است؛ مثلاً، در تفسیر عیاشی از فضیل بن سیار روایت شده که گفت: من از امام باقر علیه‌السلام درباره این روایت پرسیدم که فرموده‌اند: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی، فرمود: ظاهر قرآن تنزیل آن و باطنش تاویل آن است. بعضی از تاویل‌های آن گذشته و بعضی هنوز نیامده است. هر وقت چیزی از آن تاویل‌ها آمد، مصداقی از آن است."

از این‌جا، روشن می‌گردد که آنچه در بعضی از روایات به‌عنوان تفسیر آیه آمده و آیه را بر معنای شخصی یا اشخاصی منطبق ساخته است، از باب جری و اطباق و بیان مصداق است، نه از باب انحصار.

6- تعارض قواعد

تعارض، تقابل و تنافی ادله است، به شکلی که یکی بر اثبات موضوعی دلالت نماید و دیگری بر نفی آن، و جمع بین آن‌ها ممکن نباشد. پس اگر مغایرت بین ادله به گونه‌ای باشد که جمع آن‌ها ممکن باشد، دیگر به آن تعارض نمی‌گویند؛ مثلاً، در تفسیر آیه کریمه "اهدنا الصراط المستقیم" آمده که مراد از آن قرآن، اسلام، طریق عبودیت و اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله است. این معنای مغایرتی با هم ندارند؛ زیرا اسلام همان طریق قرآن و هر دو همان عبودیت و هرسه همان اطاعت از خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است. چنانچه قواعد مذکور با هم تعارض داشته باشند، از سه فرض خارج نیستند: یا هر دو قطعی‌اند یا یکی قطعی و دیگری ظنی است. فرض اول هیچ‌گاه مصداق خارجی نمی‌یابد؛ یعنی، موردی پیدا نمی‌شود که دو دلیل قطعی با هم تعارض پیدا نمایند؛ زیرا دو دلیل قطعی متعارض، هر يك مدعی است که به‌طور قطع و یقین، از واقع خبر می‌دهد، در حالی که در متن واقع، تنها یکی از دو متعارض امکان تحقق دارد؛ زیرا تحقق هر دو مستلزم اجتماع نقضین یا ضدین است که به بدهت عقل باطل است. پس هیچ‌گاه اجتماع دو دلیل متعارض قطعی ممکن نیست، بلکه قطعاً یکی کاذب است.

در فرض دوم، دلیل ظن کنار گذاشته می‌شود و دلیل قطعی اخذ می‌گردد. و در فرض سوم، باید دید مرجحات کدام بیش‌تر است. (در علم اصول، توضیحات لازم در این باب آمده است). در صورت رجحان یافتن هر يك، نتیجه آن تنها ترجیح مقتضای آن است، به تعیین یافتن مدلول آن.

ضابطه کلی تفسیر

در مقام فهم و برداشت از قرآن، در صورتی که آیه معنا و مفهوم بین و صریحی داشته باشد، آن‌را اخذ می‌نماییم؛ مثل آیه کریمه "اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة" (بقره: 43)؛ نماز را به پا دارید و زکات بپردازید. یا آیه کریمه "ولاتقربوا الزنا" (اسراء: 32)؛ به زنا نزدیک نشوید.

چنانچه مفهوم آیه ظاهر باشد، نه صریح، اگر دلیل قطعی (چه عقلی و چه نقلی متواتر) بر آن معنا دلالت نماید، اخذ آن واجب است و اگر دلیل قطعی منافی با آن باشد، ظاهر آیه را تاویل می‌نماییم. اما اگر دلیل ظنی مطابق و موافق با ظاهر آیه بود (چه دلیل عقلی و چه نقل واحد) - هرچند خبر صحیح باشد - تنها موجب ترجیح معنای ظاهر گردیده، اما سبب تعیین آن نیست، "اگرچه در فقه، اخذ به خبر واحد لازم و عمل بر اساس آن واجب است، اما در تفسیر چنین نیست." (15) اگر با ظاهر آیه مخالف باشد، دلیل ظنی کنار گذاشته می‌شود.

اما آیات متشابه قرآن باید به محکومات ارجاع داده شوند و تفسیر گردند؛ زیرا متشابه آیه‌ای است که استقلال در اقاده مدلول خود نداشته باشد و به واسطه رد به سوی محکومات روشن خواهد شد، نه اینکه هیچ راهی برای فهم مدلول آن در دست‌رس نباشد. (16)

پی نوشت ها :

- 1- " کتاب انزلناه اليك مبارك ليدبروا آياته و ليتذكر اولوالالباب " (ص: 29)
- 2- "وان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين" (بقره: 23)
- 3- جلال الدين سيوطى، الاتقان، ج 2، ص 128
- 4- علم بدیع هرچند به جنبه‌های زیباسازی ظاهری آیات نظر دارد، ولی آگاهی از آن سبب می‌شود تا مفسر در فهم آیات، به توجیه‌تراشی مبتلا نشود و بداند که گاهی اختلاف در تعبیر ممکن است برای زیباسازی جنبه لفظی آیات باشد و از سوی دیگر، بدون دلیل، تفاوت‌ها و تغییر لحن‌ها و بیان‌ها را حمل بر تفنن در عبارت نکند.
- 5- جلال الدين سيوطى، همان، ج 2، ص 128
- 6- محمدحسین بهشتی، روش برداشت از قرآن، نشر هادی، ص 15
- 7- سید محمدحسین طباطبائی، قرآن در اسلام، ص 32
- 8- جلال الدين سيوطى، همان ، ج 2، ص 1197
- 9- الشيخ خالد عبدالرحمن العك، اصول التفسير و قواعد، ص 32
- 10- محمدحسین ذهبی، التفسير و المفسرون، ج 1، ص 47
- 11- الشيخ خالد عبدالرحمن العك، همان ص 32
- 12- جلال الدين سيوطى، همان، ج 2، ص 192
- 13- محمدحسین بهشتی، همان، ص 35/ سیدمحمد حسین طباطبائی، همان، ص 101 تفسیرابن کثیر، ج 1، ص 3
- 14- مقدمه ابن‌الصلاح، ص 24 به نقل از کامل موسی، کیف نفهم القرآن، ص 194-195
- 15- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ص 101،/ محمدحسین بهشتی، همان ص 38
- 16- محمدحسین طباطبائی، همان، ص 52

***** برگرفته از فصلنامه معرفت شماره 24